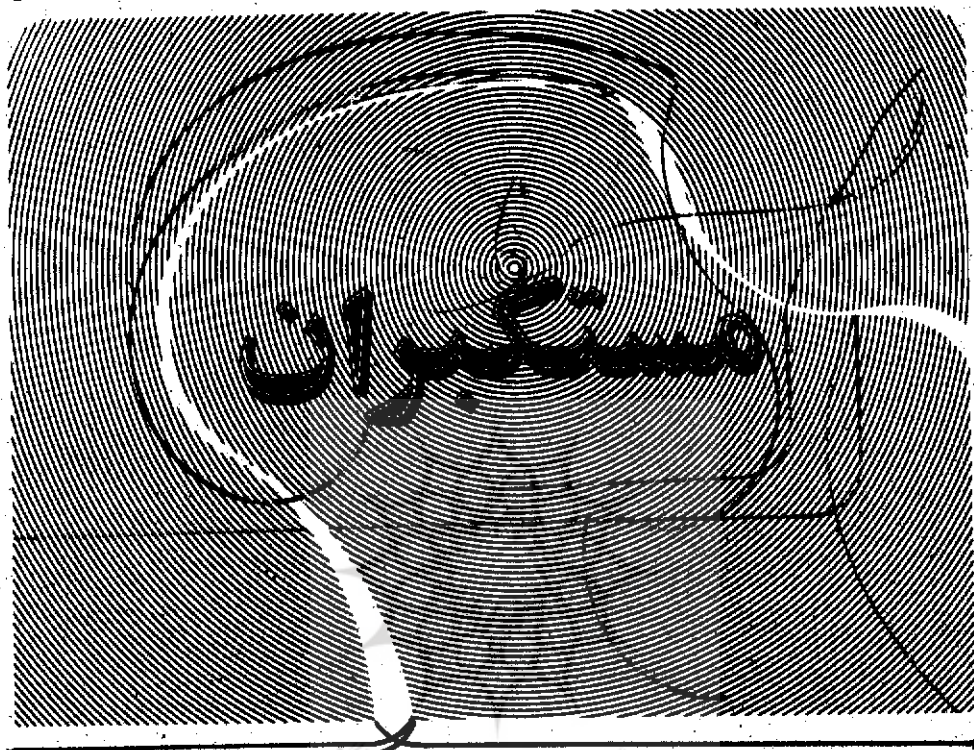


دکتر احمد بهشتی



استبداد، استعمار و استثمار، سه بیماری بزرگ و فرساینده عصر ما !

* * *

دنیای امروز، دنیای بیمار و فرسوده است. مقصود از این دنیا، کوه، دشت و صحرا
وزمین و آسمان و نبات و حیوان نیست، مقصود آدمها است و نیز مقصود از این بیماری ،
بیماریهای کلینیکی نیست. مقصود بیماریهای اجتماعی است.

پیوند سه پدیده شوم

می‌خواهم بگویم روابط اجتماعی بشر امروز، روابطی سالم و آینده‌آل نیست. رابطه‌ها
از سنخ رابطه دوانسان یا دوگروه یا دولت آزاد و مستقل نیست. بلکه رابطه‌هایی از

قبیل رابطه گرگ و میش، ظالم و مظلوم، برده و مولا و مکنده و مکیده شده است. گاهی رابطه ها از نسخ محبت و نرومش برای قریب و اغفال است. اگر يك جالازم بشود، ظالم خیلی نرم و مهربان می شود تا مظلوم را قدری آرام کند و بهتر او را به دام بپسکند.

گاهی هم لازم می شود که ظالم عقب نشینی بکند. ولی این عقب نشینی نه به معنی چشم پوشی و به حال خود گذاشتن مظلوم است. بلکه می رود تا با چهره ای دیگر و از دری دیگر باز گردد.

این بیماری که مستقیم در روابط اجتماعی مردم حکمفرما است، به این صورت است که ظالم می خواهد انسان هائی را در زیر چکمه استبداد له کند و فریاد حق طلبی آنها را خاموش سازد و آنگاه به استثمار آنها بپردازد یا کشورشان و سرزمینشان را استثمار کند.

بنابر این با سه پدیده شوم: استبداد، استثمار و استثمار مواجهیم. آنچه که تنظیم کننده روابط بیمارگونه انسانهای امروزی است، همینهاست. واضح است که تا استبداد نباشد، استثمار و استثمارها نمی گیرد. پس استبداد وسیله و ابزاری است برای استثمارگران و استثمارگران.

تضاد عدالت با استبداد

استبداد به هر نامی که باشد، محکوم است. استبداد نظامی باشد یا استبداد مذهبی یا هر گونه دیگر. مستبد عادل از يك جهت، آدم خوبی است که عادل است ولی از طرف دیگر آدم خوبی نیست که مستبد است و اگر آدم خوبی نیست، چگونه می تواند عادل باشد؟ اصلاح مستبد بودن با ظلم و ستمگری همراه است. استبداد، همین ظلم است. پس غلط است که بگوئیم: مستبد عادل! زیرا مستبد که عادل نمی شود و بالعکس عادل هم مستبد نمیشود!

اجازه می خواهم مطلب را قدری بشکافم. مستبد کسی است که تابع معیار و ضابطه نباشد. بلکه تابع هوای نفس و شیفته زور و قدرت و ثروت و باحداقل، رأی و سلیقه خویش باشد. اومی کوشد تا کارها و برنامه ها بروفق میل و خواهشهای نفسانی خودش باشد و چون قدرت هم دارد، کارها را بر همان روال انجام می دهد.

اما عادل کسی است که تابع معیار و ضابطه است. وقتی سخن از معیار و ضابطه به میان می آید، فوراً هواهای نفسانی به عقب رانده می شوند. دردنیای امروز معیار و

ضابطه را توانی که مورد قبول اکثریت مردم است، تعیین می کنند.
و در کشور ما چون مردم مسلمانند، به همین جهت معیارها و ضابطه ها را می شود از اسلام گرفت.

تا اینجا حرفی نیست، يك اشكال كه ممكن است پيدا بشود، سوءاستفاده از خود اسلام است، امروز ملت ما اسلام را به عنوان مكتب و زیربنای زندگی اجتماعی و اقتصادی خود پذیرفته و می كوشد كه برصراط مستقیم اسلام حرکت كند.
اكنون در میدان نبرد برسر قدرت، هر كسی، مكنتی بودن را از خصائص خود و طهر- مكنتی بودن را از خصائص رقیب خود می داند.

در قرآن مجید سخن از استبداد و استعمار و استثمار به میان نیامده و حتی يك اصطلاح دیگر كه آنهم خیلی ناب و جالب است، یعنی استعمار را نیز در قرآن وجود ندارد.

آنچه در این كتاب مقدس جلب توجه می كند، كلمه استكبار است كه به همین صورت مصدری، در دو مورد قرآن به كار رفته و «استكبر» كه صفت فاعلی آن است در شش مورد و فعل آن - چه به صورت ماضی «استكبر» و چه به صورت مضارع «یستكبر» در ۳۹ مورد استعمال شده است.

در حقیقت، باید توجه كنیم كه «كبیر» وصفی است شایسته خداوند، همچنانكه «متكبر» نیز وصفی است كه شایسته خداست و قرآن گواه این مدعاست. لکن همین قرآن هر جا كه «كبیر» را در مورد انسان به كار می برد، در صورتی كه مقصود «كبر» سنی باشد، در مورد آن حساسیتی نشان نمی دهد. چنانكه از زبان دختران شعیب می گوید:
و ابونا شیخ «كبیر» (قصص ۲۳). (۱) و از زبان پسران یعقوب می گوید: ان له ابا شیخا «كبیرا» (یوسف ۷۸) (۲) اما اگر مقصود، «كبر» از نظر مقام و موقعیت باشد با آن برخوردی نقادانه دارد.

نمونه این مطلب را قبلا در مورد «كبراء» بحث كردیم و اینك يك نمونه دیگر در مورد كلمه «اكابر» كه جمع «اكبر» و صفت تفصیلی «كبیر» است (به معنی: بزرگتران) مطالعه می كنیم:

و كذلك جعلنا فی كل قریة «اكابر» مجرمیها لیكفروا فیها و ما یمكرون

۱- ... و بدرمان پیرمردی بزرگ است.

۲- او پدر پیر بزرگی دارد.

الا بانفسهم وما يشعرون (انعام ۱۲۳)

این آیه، به افرادی نظر دارد که بزرگتران و اکابر يك شهر یا يك مملکت هستند و با سیاستهای شیطانی و مکر و نیرنگ خود در میان مردم زندگی می کنند و سبیل جرم و بزه کاری هستند. «گو آنکه مکر و نیرنگشان به خودشان بازمی گردد و خود نمی دانند».

رده بندی های غلط !

با توجه به این تعبيرات، می توان به يك برداشت کلی رسید و آن، اینكه قرآن در نظام اجتماعی نمی پسندد كه سیستم اکابر و اصاغر یا كبر و صغیر به وجود بیاید. یعنی گروهی از مردم، «کبراء» یا «اکابر» و گروهی دیگر، «صغراء» یا اصاغر باشند. هیچ فردی حق ندارد در نظام اجتماعی اسلامی خود را «کبیر» یا «اکبر» بداند. بلکه همه از يك پدر و يك مادرند و اگر امتیازی باشد در درجه تقوی است نه به «کبیر» بودن و «اکبر» بودن که طبقاتی است نه درجائی!

پس در نظام اجتماعی اسلام، اینگونه امتیازات، دور ریختنی است و هر جا که دیدید افرادی خود را «کبراء» و «اکابر» قوم می دانند و می خواهند «ولی» و «قیم» و صاحب اختیار دیگران باشند و حق نظر دادن و فکر کردن برای دیگران قائل نیستند، بدانید كه سیستم، يك سیستم غیر اسلامی است. معمولاً همین افرادند كه دچار تكبر و خود بزرگ بینی می شوند و اوج این خود بزرگ بینی آنجاست كه حتی حاضر نیستند خدای خود را هم عبادت كنند.

هنگامی كه این كبر و متكبر، تشخیص می دهد كه برای تحقق بخشیدن بزرگی خویش در جامعه، باید دست به يك سلسله اعمال و رفتار بزند و آن ایمان و انصاف هم در وجودش نیست كه از خدا بترسد و به حال مردم رحم كند و دامن خود را به آنگونه اعمال نیالاید، تمام نیروهای خود را در آن راه بسیج می كند و به کارهایی روی می آورد كه اگر قلدری كردن است، نامش «استبداد» و اگر بهره کشی كردن است، نامش «استثمار» و اگر جلو رشد فكري گرفتن است، نامش «استعمار» و اگر به استقلال و اقتصاد و فرهنگ ملتی دستبرد زدن است نامش «استعمار» است و قرآن همه اینها را «استكبار» نامیده است.

«استكبار»، این است كه انسان می خواهد خود را «کبیر» مردم گرداند. استثمار می كند تا مقام و موقعیتش در میان مردم محفوظ باشد. استبداد می كند تا کسی نتواند در مقابل آنچه او می گوید حرفی بزند و نظری اظهار كند. استثمار می كند تا قدرت و نفوذ خود

را به ماورای مرزهای کشور خود سرایت بدهد. استعمار می‌کند تا آدمها در حد و مرتبه یک حیوان باقی بمانند و رشد مغزی و فکری پیدا نکنند و به بندگی و بردگی می‌کشد «استعباد» تا بهتر بتواند بر خرمراد سوار باشد.

گاهی بعضی کبراء و اکابر، در یک مقام و موقعیت خاصی قرار گرفته و چنان بر خرمراد سوارند که نیازی به استکیار ندارند و مردم، کور کورانه، به دنبال ایشان حرکت می‌کنند. ولی همه کبراء و اکابر چنین نیستند، سایر کبراء و اکابر، اگر بخواهند این سمت را برای خود حفظ کنند، چاره‌ای جز این ندارند که به استبداد و استعمار و استعمار و استعباد روی آورند و حتماً هم این کار را می‌کنند. به خصوص که قبل از اینکه به استکیار روی بیاورند، گرفتار تکبر نیز شده‌اند و یک بیماری خطرناک، به نام خود بزرگ بینی وجودشان را بر کرده است.

خلاصه اینکه سیستم‌های غلط اجتماعی افرادی را به عنوان «کبراء» و «اکابر» می‌پذیرند و این «کبراء» و «اکابر» گرفتار تکبر شده، گروه «مستکبران» را تشکیل می‌دهند و همین‌ها برای اینکه مقام و موقعیتشان به خطر نیفتد، به استکیار روی می‌آورند. چه خوب می‌فرماید قرآن:

لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا الکبیرا (قرآن ۲۱)

«آنها درون خود به استکیار گرائیدند و سرکشی کردند».

اکنون که انگیزه استکیار را شناختیم، می‌پردازیم به بررسی اعمال و رفتار مستکبران از دیدگاه قرآن کریم.

پایه از صفحه ۲۷

که به اعیان و بزرگان اصحاب مقدار بیشتری از بیت‌المال داده شود تا امام را در مقابل دشمن یاری کنند، حضرت از شنیدن این سخن برآشفته و گفت:

«اتما مرونی ان اطلب النصر بالجور...» (۱)

آیا مرا امر می‌کنید که طلب نصرت کنم با ستم کردن به امت اسلام؟
به خدا قسم این کار را هرگز نمی‌کنم تا جهان باقیست، اگر بیت‌المال شخصی من بود آن را بالنسبه میان مسلمانان تقسیم می‌نمودم، پس چگونه یکی را بردگری امتیازدهم و حال آنکه مال، مال خداست.

۱- نهج البلاغه از خطبه ۱۲۶